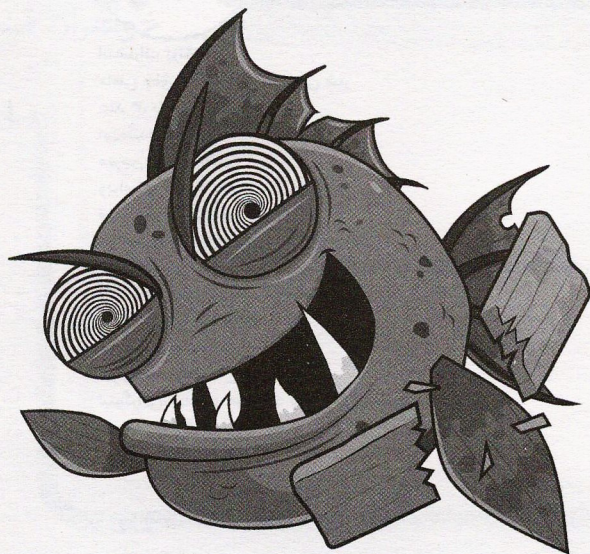


ماهی چاقی گنده‌ی من که زامبی شد باله‌های خشم



موانا
الهام فیاضی

فصل ۱

گردش نه چندان فوق العاده!



دَم‌های غروب بود و آسمان نارنجی شده بود؛ رنگ پولک‌های ماهی قرمز زامبی. فرانکی توی قمقمه روی دوشم بود. درِ قمقمه را باز کردم و آرام گفتم: «آسمون رو نیگا فرانکی، رنگِ تو شده!»

فرانکی، ماهی قرمزِ زامبی‌ام، سرش را از قمقمه بیرون آورد و نگاهِ سریعی به آسمان انداخت. بعد دمش را تکان داد و دوباره برگشت و چرخ‌زنان توی قمقمه‌ی کوچکم شنا کرد. انگار خوشش نیامده بود.

چیزی که بعد از آن یادم می‌آید این است که با صورت افتادم توی گل‌های جاده. آن روز پنجمین باری بود که بندهای دراز و مسخره‌ی پوتینم، زیر پایم گیر می‌کرد و با صورت به زمین می‌خوردم. حالا که فکرش را می‌کنم، من